

پژوهشی واج‌شناختی و لغوی در یک بیت کهن طبری

محمدعلی میرزایی (دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران و بولونیا - ایتالیا)

چکیده: این پژوهش به بررسی تحول تاریخی دو واژه در طبری کهن می‌پردازد. نخست واژه هشتر به معنای «اژدر» که در بیتی در داستان حکایت سام در کتاب تاریخ طبرستان آمده است. دوم واژه بوم به معنای «زمین» که آن نیز در همان بیت آمده است. به نظر می‌رسد در واژه هشتر تحول واجی /ž/ به /š/ رخ داده است که با تحول عمومی واج /ž/ به /j/ در زبان طبری مطابقت ندارد. واژه بوم با معانی «سرزمین» و «زمین» در گویش‌های مازندران کاربردی ندارد و به این معنا شناخته شده نیست. شواهد بسیاری از این واژه در معنای نخست در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو بر جای مانده است. همچنین، از واژه بوم در معنای دوم نیز شواهدی محدود در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو در دست است. اما کاربرد این واژه در طبریات کهن برای هر دو معنا به‌ویژه در معنای دوم بسیار قابل توجه است. رویکرد ما در این پژوهش در شناخت هر دو واژه، استفاده از زبان‌شناسی تاریخی است.

کلیدواژه‌ها: زبان‌های ایرانی، زبان مازندرانی، زبان طبری، واج /ž/ در طبری، هشتر، بوم

۱. هشتر

واج /ž/ یکی از واج‌های زبان طبری است که خاستگاه‌های متفاوتی دارد. در آثار مکتوب این زبان که از سده چهارم هجری تا عصر حاضر را شامل می‌شود، می‌توان نمونه‌های متعددی از واج /ž/ یافت. برخی از این واژه‌ها مانند اژدها به‌واسطه زبان فارسی وارد زبان طبری شدند و برخی از این کلمات احتمالاً حاصل تحول ثانویه در خود زبان طبری هستند. اما نکته مهم این است که برخی شواهد در متون کهن‌تر نشان می‌دهد که واج /ž/ در برخی کلمات به واج دیگری تبدیل شده‌است. این‌گونه به‌نظر می‌رسد که زبان طبری واج /ž/ را به واج /j/ تبدیل کرده باشد، اما در یک نمونه نادر واج /ž/ به /š/ بدل شده‌است.

اولین شاهد برای تحول /ž/ به /j/ در طبری کهن را می‌توان در مکتوبات دینی و غیردینی زیدیان طبرستان و دیلمان یافت. از جمله این آثار ترجمه‌ای است از قرآن که تحت عنوان تفسیر قرآن از سوره مریم تا آخر قرآن با ترجمه فارسی کهنه و طبری کهن در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود. این نسخه خطی به شماره ۱۷۹۸۲ در کتابخانه مجلس محفوظ است (عمادی حائری ۱۳۸۸: مقدمه). برای مثال در سوره ۱۰۵، آیه چهارم (۴-۱۰۵): *تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ* ← و شونا اکتن / سنکها / [برگ ۳۷۸] از دوجهی بن / «ایشان را می‌انداختند سنگ‌ها از بن دوزخ» — سجیل ← دوزخی آتش بیشته کلی «گل پخته در آتش دوزخ» (برجیان ۱۳۸۸: ۱۱۷). دوجهی بن (dōjahī ben) «بن دوزخ». قسمت اول واژه مشتق از ایرانی باستان -dauž-ahva* است (حسن‌دوست ۱۳۹۵: ۱۳۶۷/۱). قس اوستایی -duž-aṇhu- / -dauž-ahva- (Bartholomae 1961: 675, 756). پهلوی اشکانی: dōžax (Durkin-Meisterernst 2004: 145).

گفتنی است الحاقات طبری در این نسخه به دو دست خط است. اکثریت بزرگ آن به خط نسخ گرد است. دست خط دوم که تازه‌تر و بسامدش کمتر است، نستعلیق ریز است و فارسی‌گرایی در آن بیشتر است (برجیان ۱۳۸۸: ۱۰۶). در مثالی که ذکر شد، نگارنده نخست واژه دوجه را برای دوزخ و نگارنده دوم همان واژه دوزخ را در ترجمه به‌کار برده‌است. در بیشتر موارد در متون ترجمه طبری قرآن، در ترجمه واژه دوزخ کلمه دوجه آمده‌است. اما در برخی

موارد نیز کلمهٔ دوزخ را آورده‌اند. باتوجه‌به اینکه طبری‌نگار دوم متأخرتر از طبری‌نگار نخست است، می‌توان دریافت که زبان طبری کهن‌تر واج /ž/ را به /j/ تبدیل کرده‌است. دومین شاهد مربوط به واژهٔ طبری، برای کرم (حیوان) است. این عنوان که همچنان در زبان مازندرانی استعمال می‌شود شاهد متنی نیز دارد.

کرم آمده اجیک و ملیجه است مورچه کندو بدان تو زالو و زنبور را ززم

(کیا ۱۳۲۷: ۳۸).

[واژه] کرم [در طبری] اجیک و [واژه] مورچه، ملیجه آمده‌است. /کنده/ را تو [برابر] زالو و ززم را زنبور بدان. اجیک «کرم». فا: اژ (در اژدها، اژدر، اژدها، اژدهاک). پهلوی až/aǰ، بندهشن ۱۴۳ و... (همان: ۵۱). در اینجا نیز واج /ž/ به /j/ تبدیل شده‌است.

اما شاهدی از تحول /ž/ ایرانی باستان به /š/ در واژهٔ هشر در بیتی منسوب به ابوالعمرو (?)، در سدهٔ ششم هجری، که در حکایت اژدهای سام ذکر شده‌است، دیده می‌شود (برجیان ۱۳۸۸: ۷۱). در این حکایت شاعر طبری چنین گوید:

تنهٔ هشر بر بوم به دلیری ای سوم

از دلیری این سام، تن اژدر بر بوم است.

چنین است که به شهر یاره‌کوه اژدهایی پدید آمده بود که پنجاه گز بود و آن نواحی تا به دریا و صحرا و کوه و وحوش از بیم او گذر نتوانستند کرد و ولایت باز گذاشتند و او تا به ساری بیامدی، مردم طبرستان پیش سام شدند و حال عرضه داشتند. سام بیامد اژدها را از دور بدید، گفت با این سلاح با او به هیچ به دست ندارم، و سلاحی بساخت و آنگاه اژدها به دیه‌الارس نزدیک دریا بود، او را به جایگاهی که کاوه‌کلاده می‌گویند دریافت، اژدها سام را بدید حمله آورد، سام عمودی بر سر اژدها زد که فرو شد و بانگی کرد که هر کس که با سام بودند از هول آن بانگ بیفتادند و دم خویش گرد می‌کرد تا سام را در میان گیرد، چهل گام سام باز پس جست، اژدها تا سه روز می‌جنبید بعد از آن هلاک شد، هنوز بدان موضع سیزه البته نمی‌روید و اثر برقرار است (ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان: ۸۹/۱).

هشر (haštar): اژدر (ماربزرگ) (دهخدا ۱۳۷۷: ۲/۲۰۰۴). از صورت ایرانی باستان

*aži-tara است (حسن دوست ۱۳۹۵: ۱۸۶/۱-۱۸۷). حسن دوست این اشتقاق را با تردید بیان می‌کند، اما به احتمال بسیار زیاد این واژه یک اشتقاق معکوس از واژه اژدرها است. نکته قابل توجه در این کلمه بخش اول آن است که مشتق از واژه اوستایی aži به معنی «مار» است (همان‌جا). این واژه همچنان در زبان طبری گویش بابل کاربرد دارد (نصری اشرفی ۱۳۸۱: ۲۰۶۸). در این واژه، واج /ž/ به /š/ بدل گشته است. به نظر می‌رسد قاعده این تحول آوایی این‌گونه باشد که ادخال واج سایشی بی‌واک /h/ به آغاز واژه، که تحول رایجی در زبان‌های ایرانی است، محیط آوایی را فراهم کرده است تا واج سایشی واک‌دار /ž/ به گونه بی‌واک آن یعنی /š/ تبدیل شود. در نتیجه گروه žt به گروه št بدل گشته است. مگر آنکه شواهد دیگری در رد این تحول آوایی در زبان طبری کهن یافت شود.

۲. بوم

در مازندرانی، واژه بوم به دو معنی «بام» و «صدای افتادن چیزی» (همان: ۳۴۸) رایج است. در سه بیت طبری کهن که از سده چهارم هجری برجای مانده‌اند واژه بوم در معنای «سرزمین» و «زمین» به کار رفته است؛ دو بار در معنای «سرزمین» و یک بار در معنای «زمین». این هر سه شاهد در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار نقل شده است. در دو بیت که منسوب به دیواره وز یا مسته‌مرد است به نظر می‌رسد واژه بوم به معنی «سرزمین» به کار رفته باشد:

کوی(ی) خوره شی باین بومداین
مردم خورم/ خرم ای خور ایرونه بومی

گویی(؟) خورشید خود(؟)... بوم/ سرزمین(؟) می‌آید(؟). مردم خرّم از خورشید سرزمین ایران (برجیان ۱۳۸۸: ۶۲-۶۳). از این واژه در این معنی در فارسی نو و گویش‌ها شواهد بیشتری برجای مانده است. در بیت سوم که در حکایت اژدهای سام نریمان آمده است، به نظر می‌رسد این واژه یک معنای محدود و قدیمی را در خود نگه داشته است:

تنه هشتر بر بوم بدلیری ای سوم

از دلیری این سام، تنه اژدر بر زمین است (ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان: ۸۹). در این بخش از کتاب تاریخ طبرستان که ذکر آن پیش‌تر رفت، نبرد سام و اژدها بازگو شده‌است و پس از کشته شدن اژدها و برجای ماندن آن بر زمین این شعر نقل شده‌است. با استناد به محتویات داستان، بی‌شک باید در اینجا بوم را به معنی «زمین» دانست. از آنجایی که واژه بوم در گویش مازندرانی به این معنی وجود ندارد و شواهد متنی نیز چندان زیاد نیست یا اغلب قابل خوانش نیستند، لازم است تا کاربرد این واژه به معنی «زمین» را در زبان‌های کهن‌تر ایرانی جست‌وجو نمود. واژه بوم با اوستایی -būmī- (Bartholomae 1961: 969) و فارسی باستان -būmi- مرتبط است و در فارسی میانه به صورت būm آمده (حسن‌دوست ۱۳۹۵: ۵۳۸/۱) و در فارسی نو نیز برجای مانده‌است.

در بخش‌های گوناگون اوستا از جمله یسن ۳، ۳۲؛ ۳۷.۱؛ ۳، ۴۲ و یشت ۲۶، ۱۹ واژه مذکور در معنی «سرزمین» و «اقلیم» آمده‌است. برای مثال، در یشت ۱۹ بند ۲۶ درباره ستایش فره‌ای صحبت به میان آمده‌است که دیرزمانی هوشنگ پیشدادی را یاری نمود.

yaṭ upaṅhacaṭ / haošiiāṅhəm paraḍātəm / darəyəmcīṭ aipi zruuānəm /
yaṭ xšaiiata paiti būmīm haptaiθiiāṃ / daēuuanaṃ mašiiānaṃca /
yāθβaṃ pairikanaṃca / sāθraṃ kaoiiaṃ karafnaṃca / yō janaṭ duua
θrišuuā / māzāniianāṃ daēuuanaṃ / varəniianāṃca druuatāṃ
(Humbach and Ichaporria 1998: 35).

[فره‌ای] که دیرزمانی همراهی کرد هوشنگ پیشدادی را / هنگامی که بر سرزمین هفت‌گانه فرمان راند. [سرزمین] دیوان و مردمان / جادوان و پریان / کویان و کرین‌های ظالم / همو که کشت دو سوم / دیوان مزنی را / و دروندان ورنی را.

و در یسن ۴۲، بند ۳ چنین آمده است:

zaṃcā asmanəmcā yazamaidē uuātəmcā daršim mazdadātəm
yazamaidē taērəmcā haraiθiiā bərəzō yazamaidē būmīmcā uuispācā
uuohū yazamaidē.

زمین و آسمان را می‌ستاییم. باد چالاک مزدآفریده را می‌ستاییم. ستیغ البرزکوه را می‌ستاییم. زمین و همه چیزهای نیک را می‌ستاییم (دوستخواه ۱۳۸۹: ۲۱۱-۲۱۲).

باتوجه به مطالب ذکرشده در این دو بند و به‌ویژه یسن ۴۲، می‌توان دریافت که در اوستا برای خلقت زمین به‌طور مستقل واژه -zəm- به‌کار رفته‌است و واژه -būmī- در معنای وسیع‌تری استفاده شده‌است؛ همان معنایی که بوم یا بوم و بر در فارسی نو به خود گرفته‌اند. در اینجا از ذکر شواهد متنی بیشتر خودداری می‌کنیم و در ادامه بیشتر به شواهدی اشاره می‌شود که واژه مذکور مشخصاً معنای «زمین» داشته‌است. در کتیبه‌های هخامنشی واژه بوم با بسامد زیادی به‌کار رفته و در چند مورد به معنی «زمین» به‌کار رفته‌است. در کتیبه DSf به زمینی که برای برپایی کاخ داریوش کنده شده‌است، اشاره می‌شود (Kent 1950: 9) و در کتیبه DNa چنین آمده‌است:

hya imām būmim adā hya avam asmānam adā.

... که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید.

تقابل واژه -būmī- با واژه -asman- به‌خوبی کاربرد واژه را در معنای «زمین» نشان می‌دهد. این همان تقابلی است که در اوستایی به شکل zəmcā asmanəmcā دیده می‌شود. مشابه کاربرد این وجه معنایی واژه، در کتیبه‌های زیر نیز آمده‌است:

DSe2 / DSf1 / DSt2 / DZc1-2 / DE2 / XPa1 / XPb2 / XPC1 / XPd2 / XPh1 / XE3 / XV2 / A¹Pa2 A³Pa2 (Kent 1950: 200).

کتیبه DSf، ۲۴

fravata BU akaniya yātā aθagam BUyā avārasam.

زمین کنده شد تا به سنگ در زمین رسیدم.

کتیبه DSf، ۲۸

utā tya BU akaniya fravata utā tya θikā avaniya.

و زمین کنده شد و سنگ‌ریزه ریخته شد.

در این دو بخش از کتیبه به‌طور مشخص واژه -būmī- به «زمین» اشاره دارد.

ذیل واژه بوم در لغت‌نامه دهخدا، معانی متعددی همچون «زمین شیار نکرده» (برهان فاطم)،

«زمین غیرآبادان و ناکاشته» (رشیدی)، «زمین شیار نکرده و ناکاشته» (ناظم‌الاطبا؛ فرهنگ فارسی معین)، «سرزمین، ناحیه» (فرهنگ فارسی معین) و... آمده است (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل بوم). واژه بوم در زبان فارسی امروز به معنی «زمین» کاربردی ندارد. تنها در برخی گویش‌های ایرانی این کلمه یا مشتقات آن بدین معنی به کار رفته‌اند یا بخشی از آن دربرگیرنده معنای مذکور است. دکتر صادق کیا در کتاب واژه‌نامه شصت و هفت گویش ایرانی، ذیل مدخل زمین به دو گویش اشاره کرده است که واژه بوم را برای زمین به کار می‌برند: گلین‌قیه: bum، ارزین: büm (کیا ۱۳۹۰: ۴۴۲). علاوه بر این دو گویش، می‌توان به گویش‌های دیگری اشاره کرد که همچنان این واژه را استفاده می‌کنند، مانند خوانساری: bīm «زمین، بوم»، در «ریگزار» (لفظاً: شن - بوم) (حسن دوست ۱۳۹۵: ۵۳۸/۱)، کرینگانی: bemi «زمین» (همان‌جا)، کلاسوری: bum، اورموری: bummä (همو ۱۳۸۹: ۳۹/۱). علاوه بر این، باید به واژه دیگری در فارسی نو اشاره کرد که بخشی از آن در برگیرنده معنی مورد نظر ماست. واژه بومهن که برای نامیدن یکی از شهرهای ایران نیز به کار رفته است، از نظر معنی به روشن شدن معنای واژه بوم کمک می‌کند.

«بومهن. [مَ هَ / هَ] (ا) زمین لرزه باشد که به عربی، زلزله خوانند. زمین لرزه باشد. (برهان). زمین لرزه و آن را به عربی زلزله گویند. و از این لغت معلوم می‌شود هن، به معنی لرزه است. چه بوم، به معنی زمین است. (آندراج) (انجمن آرا)... یکی بومهن خیزد از ناگهان/ بر و بومشان پاک گردد نهران (فردوسی)...» (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل بومهن). مشابه آنچه را که در لغت‌نامه دهخدا آمده است می‌توان در فرهنگ فارسی معین و سایر فرهنگ‌ها مشاهده کرد و در لغت‌نامه دهخدا به همه آنها ارجاع داده شده است. محمد حسن دوست در کتاب ریشه‌شناختی زبان فارسی، ذیل مدخل بومهن چنین نوشته است: «بومهن / būm.han, bū.ma.han / (زمین لرزه باشد که به عربی زلزله خوانند) (برهان قاطع)... > ایرانی باستان: *būmi.maθana از *būmi- [نک. بوم (ش. ۹۳۲)] و -maθana* از ریشه -ma(n)θ* «تکان دادن، جنباندن» (حسن دوست ۱۳۹۵: ۵۳۹/۱). افزون بر این، باید اشاره کرد که در گویش طالش میناباد واژه زمین لرزه را bumalārza می‌گویند (کیا ۱۳۹۰: ۴۴۱).

آنچه در بیان حکم قطعی برای معنی بوم به‌عنوان زمین در بیت اول از ابیات طبری مشکل‌ساز می‌نماید، این است که فرهنگ‌های فارسی معنای روشنی در این وجه از لغت به دست نمی‌دهند یا اینکه در ذیل این معنی در ارائه شاهد سکوت کرده‌اند یا شاهد درستی ارائه ندهند. در ادامه با دنبال کردن کاربرد واژه در زبان‌های ایرانی کهن تا نو می‌کوشیم تا این وجه از معنی واژه را اثبات نماییم.

در متون فارسی میانه واژه būm به‌کار رفته که خود بازمانده būmi- فارسی باستان است. از جمله می‌توان به دینکرد ششم و هفتم اشاره کرد. اما چون در آنجا نیز معنی سرزمین به خود گرفته‌است از ارائه شواهد متنی صرف نظر می‌کنیم. اما نکته حائز اهمیت در فارسی میانه واژه būmčandag به‌معنای «زمین‌لرزه» است (مکنزی ۱۳۹۴: ۵۵). این واژه از نظر معنایی با بومهن قابل مقایسه است. جزء دوم آن از مصدر čandīdan «لرزیدن، تکان خوردن» مشتق است (حسن‌دوست ۱۳۹۵: ۵۳۹/۱). در این کلمه دوجزئی، «زمین» معنای محدود خود را حفظ کرده‌است. در آثار نویسندگان و شاعران دوره اسلامی نیز این واژه رواج داشته‌است.

سده چهارم و پنجم
فردوسی

بر ایشان سپاهی فرستم ز روم که از نعل پیدا نینند بوم
(فردوسی، شاهنامه: ۵۸/۵).

ناصر خسرو

در این بام گردان و این بوم ساکن
بین صنعت و حکمت غیب‌دان را
(نک: آتشی ۱۳۸۸: ۱۰۳).

فخرالدین اسعد گرگانی

در و دیوار و بوم و آستانه
نگاریده به نقش چینانه
(اسعد گرگانی، ویس و رامین: ۸۴).

امیر معزی

- به صحن او بگذر کز بهشت دارد بوم
به سقف او بنگر کز بهشت دارد بام
(معزی، کلیات دیوان: ۴۱۰).
- تا که باشد بوم و بام خانه‌ها را روشنی
اندر آن هنگام کز مشرق برآید نور بام
(همان: ۴۲۰).
- سایه طویی بنای دولت را باد بوم
موکب شعری سرای همت را باد بام
(همان‌جا).
- از سعادت دولت تو خانه‌ای دارد که هست
عالم صغری‌اش بوم و عالم کبری‌اش بام
(همان: ۴۳۰).
- نه بامش را گزند از ابر و خورشید
نه بومش را نهیب از باد و باران
(همان: ۵۸۳).

اسدی طوسی

- همه بوم و دیوار تا کنگره
به دژ و زبرجد درون یکسره
(اسدی طوسی، گرشاسب‌نامه: ۱۷۹).
- هواش آتش و اخگر تفته بوم
گیاهش همه زهر و بادش سموم
(همان: ۲۳۱).
- برآمد یکی بومهن نیمه‌شب
تو گفتی زمین دارد از لرزه تب
(همان: ۲۳۶).
- ز گرشاسب ترسد همی چرخ و بوم
سُته شد ز گزش همه هند و روم
(همان: ۲۳۷).
- نوان گشت بوم و جهان شد سیاه
بلرزید مهر و بترسید ماه
(همان: ۲۳۹).
- به هند از فرو کوبد از گرز بوم
ز بس زور او لرزه گیرد به روم
(همان: ۴۳۶).

سنایی

- بامشان چون فلک مسیح‌پذیر
بومشان همچو نقطه قارونگیر
(سنایی، حدیقة الحقیقه: ۱۸۴).

واندرو فرش پر و بال ملک
(همان: ۳۷۹).

بوم او ساخته ز بام فلک

سده ششم و هفتم
نظامی گنجوی

حال دل من کنیش معلوم
(نظامی، لیلی و مجنون: ۹۱)

وقتیکه چرا کنی در آن بوم

رشیدالدین وطواط

بوم او بام گنبد دوار
(وطواط، دیوان: ۲۱۹).

صخر او صحن اختر ثابت

انصار تورا بوم و بام داده
(همان: ۴۲۹).

بدخواه تو از ملک و ملک رفته

سعدی

از باغ لاله روید و از شور بوم خس
(سعدی، گلستان: ۱۶).

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

سده‌های هشتم و نهم
اوحدی مراغه‌ای

از بوم وجود آخر بر بام عدم رفته
(اوحدی، دیوان: ۶۰).

در بیم بلا بودن یک چند و به صد حسرت

جسم مرا راه در این بام داد
(همان، ۸۴).

ساخت بوم این در این بام

سده‌های دهم و یازدهم
محتشم کاشانی

شد به یک چشم زدن رشک هزاران گلزار
(محتشم کاشانی، کلیات محتشم کاشانی: ۱۸۹).

خشک بومی که برو چشم جهان زار گریست

فیض کاشانی

از طراوت سر به سر بوم دلش اخضر شود
(فیض کاشانی، دیوان اشعار: ۲۲۵).

دیده دل هرکه را افتد به خط سبز تو

- اگرچه تخم محبت بلا به بار آرد
به بوم سینه بکاریم، هرچه بادا باد
(همان: ۳۵۷).
- در بوم دل از هجر تو بس خار که کشتیم
بوکز گل وصل تو بری داشته باشد
(همان: ۴۲۱).
- به بوم سینه نکشتیم تخم مهر و وفا
نخورد هیچ دل ما غم مآل دریغ
(همان: ۵۳۰).

طبریات

آنچه در بالا بدان اشاره شد شواهدی بود که در آن واژه بوم به معنی «زمین» آمده است که این معنی را هم از بافت ابیات و جملات می‌توان دریافت و هم تقابل واژه‌های بام و بوم این را تأیید می‌کند. این شواهد مؤید آن است که در بیت طبری مورد نظر ما، می‌توانیم با اطمینان بوم را «زمین» معنا کنیم.

تنه هشت بر بوم بدلیری ای سوم

(ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان: ۸۹).

البته هنوز مسئله‌ای باقی می‌ماند و آن اینکه چرا واژه بوم در زبان طبری دیگر استعمالی ندارد؟ برای پاسخ به این سؤال در ابتدا باید به یک قاعده عام در زبان طبری اشاره کرد؛ قاعده‌ای که در آن مصوت *ā* به *ī* بدل می‌شود. برای مثال، در گویش آمل واژه‌های پول و صابون^۱ به ترتیب به پیل و صابین بدل شده‌اند و یا گلوله به گلیله (نصری اشرفی ۱۳۸۱: ۱۷۸۵/۳). همچنین، در فرهنگ واژگان تبری ذیل مدخل بیم به معانی «سرزمین» و «ملک» نیز اشاره شده است (همان: ۳۶۶/۱). بنابراین، به نظر می‌رسد واژه بوم (با صورت مذکور) تا چند سده پس از ورود اسلام به طبرستان کاربرد داشته است که شاید بر اثر فراگیری بیشتر زبان فارسی به عنوان زبان میانجی و ادبی دوباره وارد زبان طبری شده و کمی بعدتر شاید رواج استفاده از واژه بام که در زبان طبری به دلایل گویشی به بوم تحول یافته است – تحولی عام در بسیاری

۱. این داده‌ها به صورت شفاهی از خانم پروین اسماعیلی، گویشور روستای انچه‌پل از توابع شهر آمل، به دست آمده است.

از زبان های ایرانی نو از جمله فارسی — باعث شده‌است تا واژه‌های بوم و بیم دیگر به معنی «زمین» استعمال نشود و برای این معنی همان واژه زمین را استفاده نمایند.

۳. نتیجه‌گیری

در زبان طبری کهن واج /ž/ وجود نداشته‌است. با توجه به اینکه از این زبان هیچ آثار مکتوبی در دست نیست، تأیید چنین نظری کمی دشوار است اما وجود شواهد اندکی در متون طبری و زبان کنونی مردم مازندران عدم وجود واج /ž/ را در زبان طبری کهن تأیید می‌کند. به بیان دقیق‌تر صامت /ž/ ایرانی باستان در زبان طبری به /š/ و /ǰ/ بدل شده‌است.

در گویش مازندرانی، واژه بوم به دو معنی «بام» و «صدای افتادن چیزی» (نصری اشرفی ۱۳۸۱: ۳۴۸/۱) به کار می‌رود و به معنای «زمین» در این گویش کاربرد ندارد. اما این واژه در برخی از متون طبری کهن برجای مانده‌است. این واژه در زبان فارسی نیز به این معنا به کار نمی‌رود و فرهنگ های فارسی معنای متعددی همچون «سرزمین» و ... (دهخدا ۱۳۷۷: ۵۰۸۵/۴) برای آن ارائه می‌دهند. شواهد متعددی از متون اوستایی، فارسی باستان، فارسی میانه و نوشته‌های شاعران و نویسندگان سده‌های نخستین اسلامی تا سده یازدهم وجه معنایی مورد نظر ما را تأیید می‌کنند. با توجه به این مطالب می‌توان وجود واژه بوم را در زبان طبری به عنوان واژه‌ای بازمانده از فارسی میانه یا واژه‌ای دخیل از فارسی نو یا حتی فارسی میانه متصور شد، زیرا واژه مورد نظر در این معنا بسیار کهن و کم‌کاربرد است که خود نشان‌دهنده کاربرد گسترده این معنی در سده‌های نخستین اسلامی است. این درحالی است که صورت دیگر این واژه یعنی بیم به معنی «سرزمین» و «ملک» در زبان مازندرانی شاهد دارد و با قواعد زبان طبری کاملاً هماهنگ است. درباره دخیل بودن این واژه با صراحت نمی‌توان نظر داد، زیرا گویش‌های گوناگون زبان مازندرانی از دیرباز تفاوت‌های آشکاری در جنبه‌های مختلف آوایی یا واژه‌گزینی داشته‌اند. همچنین گفتنی است که صورت مورد نظر این واژه بعدها به دلیل همسانی با واژه دیگری — یعنی بوم در معنای بام — کم‌کم از دایره واژگانی مازندرانی کنار گذاشته شد.

منابع

- آتشی، منوچهر، ۱۳۸۸، ناصر خسرو سرگشته جهان و تبعیدی یمگان، تهران.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۶۶.
- اسدی طوسی، حکیم ابونصر علی بن احمد، گرشاسب‌نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۵۴.
- اسعد گرگانی، فخرالدین، ویس و رامین، تصحیح محمد روشن، تهران، ۱۳۹۲.
- اوحدی، رکن‌الدین، دیوان کامل اوحدی مراغه‌ای، تصحیح امیراحمد اشرفی، تهران، ۱۳۶۲.
- برجیان، حبیب، ۱۳۸۸، «متون طبری»، آیینة میراث، دوره جدید، ضمیمه شماره ۱۵.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران، ۱۳۴۲.
- حسن دوست، محمد، ۱۳۸۹، فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان و گویش‌های ایرانی نو، ج ۲، تهران.
- _____، ۱۳۹۵، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ج ۵، تهران.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران.
- دوستخواه، جلیل، ۱۳۸۹، اوستا کهن‌ترین سرودهای ایرانیان، تهران.
- سعدی، مصلح بن عبدالله، گلستان سعدی، تهران، ۱۳۸۷.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، به کوشش علی محمد صابری و همکاران، تهران، ۱۳۸۴.
- عمادی حائری، محمد، ۱۳۸۸، تفسیر کتاب الله، ج ۲، تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۹.
- فیض کاشانی، علامه ملا محمدحسین، دیوان اشعار، با تصحیح و شرح و مقدمه مصطفی فیضی کاشانی و همکاری فرزندان فائزه و فیروزه، ج ۲، تهران، ۱۳۷۱.
- کیا، صادق، ۱۳۲۷، واژه‌نامه طبری، تهران.
- _____، ۱۳۹۰، واژه‌نامه شصت‌وهفت گویش ایرانی، تهران.
- محتشم کاشانی، کمال‌الدین علی، کلیات محتشم کاشانی، تصحیح مصطفی فیضی کاشانی، ج ۱، تهران، ۱۳۸۹.
- معزی نیشابوری، امیر، کلیات دیوان، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا قنبری، تهران، ۱۳۸۵.
- معین، محمد، ۱۳۸۶، فرهنگ فارسی معین، تهران.
- مکنزی، دیوید نیل، ۱۳۹۴، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران.
- نصری اشرفی، جهانگیر، ۱۳۸۱، فرهنگ واژگان تبری، تهران.
- نظامی گنجوی، جمال‌الدین ابومحمد الیاس، لیلی و مجنون، براساس نسخه تصحیح‌شده وحید دستگردی، تهران، ۱۳۹۰.

وطواط، رشیدالدین، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۹.

Bartholomae, Ch., 1961, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.

Durkin-Meisterernst, D., 2004, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout.

Humbach, H. and Ichaporia, P., 1998, *Zamyād Yasht*, Wiesbaden.

Kent, R. G., 1950, *Old Persian*, Pennsylvania.

